



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: MEHDI AZAR
DATE OF INTERVIEW: APRIL 1, 1983
PLACE OF INTERVIEW: NORFOLK, VA
INTERVIEWER: ZIA SEDGHI
TAPE No.: 6
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

NARRATOR: AZAM AZAR, MEHDI
TAPE NO.: 06

(LIFE)-----

- ALAM, ASADOLLAH, AS MINISTER OF COURT
- BAGHTIAR, CHAPOUR
- CLERGY, GOVERNMENT & THE
- CLERGY, POLITICAL ROLE OF
- CLERGY, POPULARITY OF
- FIFTEENTH OF KHORDAD 1342 UPRISING, THE
- FARDOLAH, DARYOLAH
- HARIZADEH, SEYYED-ABOLHASAN
- HASHEMIS, JAHANGIR
- JAME-YE SOSIALIST-HA-YE NEHZAT-E MELLI-E IRAN
- KHOMEINI, AYATOLLAH ROUHOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
- KHOMEINI, AYATOLLAH, RULE & ADMINISTRATION OF
- KHONJI, MOHAMMAD-ALI
- MALEKI, KHALIL
- MATINE-DAFTARY, HEDAYATOLLAH
- MOSHAR, YOUSEF
- MOSSADESH, MOHAMMAD
- MOSSADESH, MOHAMMAD & NATIONAL FRONT
- MOSSADESH, MOHAMMAD, YEARS IN AHMADABAD
- NATIONAL FRONT, THE
- NATIONAL FRONT, THE SECOND
- SADIGHI, GHOLAM-HOSSEIN
- SALEH, ALLAHYAR
- SANJABI, KARIM

03-09-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: AZARIN AZAR, MEHDI
TAPE NO.: 06

(LIFE)-----

SHAH, CONSTITUTIONALISM, DEMOCRACY & THE

SHAH, LAST MONTHS IN IRAN

SHAH, LEGISLATIVE BRANCH & THE

SHAH, POLICIES TOWARD POLITICAL PARTIES

SHAH, RULE & ADMINISTRATIVE STYLE OF THE

SHAYEBAN, ALI

ZAHMAT-KESHAN-E MELLAT-E IRAN PARTY (NIROU-YE SEVOM)

روایت کننده : آقای دکتر مهدی آذر

تاریخ: یکم آوریل ۱۹۸۳

محل مباحثه : نورفولک - ویرجینیا

مباحثه کننده : ضیاء اله مدقی

نوار شماره : ۶

س. آقای دکتر آذر امروز میخواهم که وقتما را صرف مطالبی بکنیم که در باره جبهه ملی دوم است و اعتراضاتی که به جبهه ملی دوم میشود بطراپنکه به راهتها و پیشنهادهای دکتر مدق در مورد آنها سنا مه جبهه ملی گوش نداد و توجهی نکرد و جبهه ملی را تعطیل کرد و نتیجه بطور کلی این شد که مبارزه ضد دیکتاتور از دست جبهه ملی خارج بشود و بیافتنده دست گروه سلایان. الان بتدریج سئوالها شد که در این مورد هست یکی یکی مطرح میکنم.

سئوال اول من در باره این موضوع شرایط عضویت در جبهه ملی است که مطابق مساده سی ونهم میگوید که: "هریک از احزاب عضو جبهه ملی باید مرا مناه و صورت اساسی اعضا و خلاصه سوابق فعالیت خود را به دبیرخانه جبهه ملی تسلیم دارند و تعهد کنند که فعالیت سیاسی خود را با اصول هدفهای جبهه ملی منطبق سازد." و بعد یک تبصره اول هم به این اضافه شده که متذکر مربوط به احزاب در دبیرخانه جبهه ملی محفوظ و مکتوم خواهد ماند." این یکی از مطالبی است که مورد اعتراض دکتر مدق بود و دکتر مدق در این مورد در نامه ای که در بیست ونهم اردیبهشت ۱۳۴۳ به شورای مرکزی جبهه ملی نوشته گفت: "چنانچه مقصود تنظیم کنندگان اساسا مه حزب توده باشد، کیست که آنرا نشناسد و لازم به آراشه مدرک باشد. جبهه ملی نیز یک اداره دولتی نیست که پرونده کارمندان و مستخدمین را با یگانی کند و با وجود عده ای از ما بهتران در خود شورا مدارک محفوظ بماند و این عمل سبب شود که جبهه از عضویت افراد فداکار بکا هد. آنروز که مرحوم جنت مکان ستارگان قد علم نمود و در راه آزادی و استقلال وطن

قدم برداشت کسی با و نگفت سابقه خود را بیان کند. چنانچه این حرف گفته شده بود شاید مأموس میشد و کاری صورت نمیداد و بعد همه دیدند که از آن مرد شریف و وطن پرست کاری صورت گرفت تا ایران باقی است تا من فراموش نمیشود و زبا نزد خاص و عام خواهد بود. بطور خلاصه تشکیل شورا بدین طریق موثر نیست و اعضای شورا با بدهر کدام موکلانی داشته باشند که خود را در مقابل موکلان حقیقی مسئول بدانند و در انجام مقاصد جبهه به آنان کمک کنند، و این کار وقتی صورت خواهد گرفت که هر فردی در حزب خود از طریق مبارزه شخصیتی پیدا کند و معتقدانی بدست آورد تا بتوانند در شورای جبهه ملی در نفع وطن خود استفاده نماید. اشخاصی بی موکلی را که کنگره یا شورا انتخاب کنند آلت دست اشخاصی میشوند که آنها را توصیه میکنند و بدین طریق ایران همیشه فاقد رجال خواهد بود.

ج - بلکه عرض کنم که آنچه من یاد می‌آید این نام مرحوم دکتر معدق مستقیما " به شورای جبهه ملی نرسید بلکه آقا بان دکتر شاپور بختیار رودا ریوش فروهر این را در حالتی که پلی‌کپی کرده بودند آوردند یک شب در شورا توزیع کردند و به همه افراد شورا دادند. مطالبی که مرحوم دکتر معدق مرقوم فرموده بودند در واقع معنا بیش این بود که آن کارهایی که تا آن زمان بتوسط شورا و مخصوصا " کنگره که تحت ریاست مرحوم صالح شده بود درست نبوده و جریان صحیح نداشته و معتبر نیست و بنا بر این، مخصوصا " این عبارت که هر یک از اعضای شورا با بدموکل خودش را داشته باشند اسباب ناراحتی و رنجش هم از اعضای شورا مخصوصا " مرحوم صالح شد که تا آن زمان اداره کنگره و انتخابات اعضاء شورا با نظر و صورت میگرفت. این بود که صحبت از این شد که بآن نامهای که بنده در جواب عرض کردم تقریبا " مثل این است که جواب این نام است. تاریخش ؟

س - تاریخ نامهای که شما به دکتر معدق نوشته‌اید دوازده اردیبهشت ۱۳۲۳ است.

ج - نام دکتر معدق چه تاریخی است ؟

س - نام دکتر معدق در تاریخ بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۲۳ است و نام شما در تاریخ دوازده اردیبهشت ۱۳۲۳ است.

ج - بلکه در هر حال بعد از این نام دکتر معدق مرحوم صالح بخصوص تصمیم

کناره‌گیری گرفت . برای اینکه در واقع همانطور که عرض کردم این نامه مرحوم دکتر مصدق معنايش اين بود که آنچه تا آن زمان شده بود جريان درست و بعبارت ديگر مصلی نداشته و خواست اشخاص بوده و به اين جهت ايشان تصميم به کناره‌گیری گرفتند . بهمين دليل هم نوشتن جواب نامه مرحوم دکتر مصدق به عهده من واگذار شد . آنچه که حالا از مطالبه تاريخها متذکر ميشوم اين است . بنا بر اين از همان جلسه تقريبا " تصميم گرفته شدند که حالا که کارهايشی که تا حالا انجام داده شده و کنگره که یک جريان بسيار ساده و طبيعي داشت که معمول دستجات و جمعيت های موجود در آن زمان بود مورد قبول مرحوم دکتر مصدق نيست و آقای دکتر مصدق با ما رابطه مستقيم ندارد . اين فکر هم پيش آمده بود که بعضی از نامه های ما به مرحوم دکتر مصدق نميرسد و بعضی از نامه های او بما نميرسد . دليل اينکه يکروز آقای هدايت اله متين دفتری آمد با کيف خالی ، او واسطه ارتباط ما بودند ما می بردونما به در جواب بر ميگردانند ، گفت که مرا پليس گرفت و نامه ها را از من گرفتند و پس ندادند . بعد معلوم شد که در واقع ايشان از تحت نظر پليس خارج نيست و رفت و آمدهايش هميشه آزاد نيست و بنا بر اين اين احتمال داده ميشد که شاید بعضی از نامه ها که ما به دکتر مصدق مينويسيم با جوابی که ايشان ميدهند ، از آن جمله ها نروز ، بما نميرسد و ما از فکر ايشان بطور مستقيم خبر نداريم . و به اين دليل رو به مرافقه تصميم گرفته شد حالا که شورای ما مورد قبول دکتر مصدق نيست کنگره هم همينطور چاره ای جز سکوت گذاشتن قضيه نيست تا وقتیکه بشود با ايشان روابط مطمئن تری داشته باشيم و توضيحاتی بدهيم و جوابهای مستقيم ايشان را داشته باشيم و نظر ايشان را روشن کنيم . البته ايشان مقابسه کردنشان ، وضع شورا و انتخابات کنگره و آنچه يزی که در اساسا نامه قيد شده با زمان مرحوم ستار خان بنظر ما با اوضاع اجتماعی که در آن زمان در ايران حکم فرما بود و مخصوصا " اتها ماتی که از هر طرف متوجه جبهه ملی بود که گاهی ميگفتند توده ای هستند ، گاهی ميگفتند مخالف مذهب هستند ، گاهی از اين قبيل حرفها شایع ميشد ، وقف نمي دهد . به اين جهت تصميم سکوت و صبر و انتظا ر گرفته شد . و اين اعتراضاتی که ميکنند همه از ناحیه

کسانی است که در آن کنگره و در آن انتخابات قبول نشدند، انتخاب نشدند. بودند از اعضاء قبلی جبهه ملی، حتی از اعضاء شورای جبهه ملی که در انتخابات کنگره انتخاب نشدند. اینها همه معترض بودند _____ رفتاری میزدند و تخطئه میکردند و نامه های جداگانه خودشان به مرحوم دکتر ممدق مینوشتند که شاید مرحوم دکتر ممدق جواب آنها را هم میداد ولی آنها بهیچوجه به دست _____ نمیرسید. دست خودشان بوده و ما اطلاعی از آنها نداشتیم. بهر حال این اعتراضات بیشتر از ناحیه هم مخالفین جبهه ملی و هم کسانی بودند که در بعضی از انتخابات موفق نشده بودند.

س- آقای دکتر آذر شما فرمودید که جبهه ملی در آن زمان تمام احزاب و سازمانهای موجود را در خودش پذیرفته بود، ولی تا آنجائی که دکتر ممدق اشاره کرده یک حزبی بنام حزب سوسیالیست و یا بهتر بگویم جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران که رهبرش خلیل ملکی بود تقاضای عضویت کرده بود و تقاضای عضویتشان در سال ۱۳۳۹ که به شورای مرکزی جبهه ملی رسیده بود تا سال ۱۳۴۳ هم جوابی از شورا دریافت نکرده بود. و در نامه ای که شما اینجا مرقوم فرمودید به آقای دکتر ممدق، در پاسخ سؤال ایشان در مورد نپذیرفتن جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران مرقوم فرمودید: "در مورد عدم شرکت یک حزب دیگر بنام حزب سوسیالیست که اشاره فرموده اید خاطر محترم را مستحضر میدارم که در او آن تجدید فعالیت جبهه ملی تقاضای عضویتی از طرف جامعه سوسیالیستها به هیئت اجرایی واصل گردید که در شورای مخالف بعضی از آقایان عضو هیئت اجرائیه آن روز تقاضای مذکور مسکوت ماند و تا کنون عضویت این جمعیت در شورای مرکزی مورد بررسی قرار نگرفته است." و این معنایش اینست که چهار سال تمام تقاضای عضویت آنها مسکوت ماند و جوابی به آنها داده نشده بود. ممکنست توضیح بفرمایید که علت این چه بوده است؟

ج- علت اولاً این بود که در آن زمان، در زمانی که تقاضا کردند وضعیت جامعه سوسیالیستها برای ما روشن نبود. و انشعاب آنها هم از تشکیلاتی که قبلاً جزوش بودند دلایلش درست برای ما معلوم نبود، و بعد هم همانطوریکه در همین نامه یادداشت

مرحوم دکتر مصدق اشاره شد اینها تشکیلات و عده اعضاء و اساسنامه خودشان را بمانداده بودند و بهمین دلیل هم در شورا بحث شد و قرار شد که توضیحاتی از اینها خواسته بشود و محققاً هم خواسته شد. یک شرطی که بعد از طرف شورا اضافه شد و در هیچیک از این نامه‌ها اشاره به آن نشده است که جمعیت‌هایی که عضو جبهه ملی میشوند باید تقریباً همه تشکیلات خودشان را جزو جبهه ملی حساب کنند و آن تشکیلات خودشان را در حکم منحل تلقی کنند و کاملاً همانطوریکه من در نامه‌ام نوشته‌ام جمعیت جبهه ملی به صورت یک ملغمه در بیاید. استعمال کلمه ملغمه مخصوصاً بهمین دلیل بوده و غلبه اینها هیچوقت درست توضیحاتی بمانداده‌اند. در ضمن فعالیت‌ها و گرفتاری‌های متعدد بالاخره این قضیه سکوت ماند تا آن زمانیکه مورد اعتراض مرحوم دکتر مصدق قرار گرفت. مرحوم دکتر خنجی از جمله کسانی بود که این شرط را روز اول خودش اظهار کرد و تأکید کرد که تشکیلات و جمعیت خودش را بکلی منحل شده میداند و همه را جزو جبهه ملی حساب میکند. ولی جمعیت جا معه سوسیا لیستها این صورت را نداشت. آنچه من از آنها میدانم در واقع بطوریکه دست و کاملاً عضو جبهه ملی نمیشدند. به این دلیل موضوع سکوت ماند.

ب- آقای دکتر فکرنمیکنید که یک مقدار بی‌تذیر رفتن جا معه سوسیا لیستها در جبهه ملی دوم مربوط به حضور آقای دکتر خنجی و دکتر جازی بود که هر دوی آنها سابقاً عضو حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی بودند و بعد از بیست و هشت مرداد از آنجا انشعاب کرده بودند و محققاً مخالفتی که با خلیل ملکی و جا معه سوسیا لیستها اوداشتند مانع از ورود جا معه سوسیا لیستها به جبهه ملی دوم میشدند؟

ج- اولاً تشکیلات دکتر خنجی و دکتر جازی زمانها بعد از درخواست جا معه سوسیا لیستها بود و بعد از چگونگی این مذاکرات و جلسات و اینها حقیقتش جزئیاتش خاطر من نیست. ولی اینقدر میدانم که یکی از دلایل مرحوم دکتر خنجی اگر مخالفت کرده بهمین بود که خودش معتقد بود و ما هم قبول کرده بودیم که این دستجات و احزاب مختلف باید در جبهه ملی منحل بشوند و میتوانم عرض کنم که جا معه سوسیا لیستها به این صورت قبول نکرد. من خاطر منم باید که این انحلال را قبول کرده باشند و به این جهت سکوت الامر ماند.

س - آقای دکتر آذر، در نامه‌ای که جناب آقای دکتر ممدق نوشته بودند به کمیته سا زمان دانشجویان جبهه ملی ایران در تاریخ بیست و هشت فروردین ۱۳۴۳ اشاره میکنند به همین قضیه منحل کردن احزاب در جبهه ملی که ایشان نظر موافقی با این جریان نداشته‌اند. برای اینکه در این نامه مرقوم فرمودند: " هر حزب و هر اجتماع برای خود مرا می‌دارد و هیچ وقت حاضر نمی‌شود از مرام خود دست بکشد و تشکیلات خود را منحل نماید. صلاح جبهه ملی هم در این است که کاری به مرام دیگران نداشته باشد فقط اجرای مرام خود را تعیین نماید بنا بر این تعریفی که میتوان از جبهه ملی نمود اینست: جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دستجاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند. این مرام چیزی نیست که یکمده قلیل و هر قدر صاحب فکر بتوانند در مملکت آنرا اجرا نمایند."

بطور کلی میشود گفت که در واقع اینجا یک اغتشاش فکری بوده در باره مفهوم جبهه و حزب چون در واقع جبهه که نمیتواند رل حزب را بازی کند و توقع داشته باشد که تمام احزاب بیایند و از مرام و مسلک خودشان دست بکشند و در آن جبهه منحل بشوند. اگر چنین چیزی باشد آنوقت دیگر جبهه نیست و جبهه بصورت یک حزب در خواهد آمد. در حالی که جبهه ملی - بایستی محض تجمع احزاب و دستجات و صنف‌های مختلف و تعادیه‌ها و سازمانهای مختلف باشد همانطوریکه دکتر ممدق گفت. نظر جناب عالی در این مورد چیست؟

ج - والله این مطلب مکرر در جلسات شورا مطرح شد و ما هم معتقد بودیم که جبهه ملی حزب نیست و دارای اساسنامه و تشکیلاتی مثل احزاب نمیتواند باشد. ولی چاره‌ای هم غیر از این نبود که ما باید عده افرادی را که ضمیمه میشوند هویتشان را اصول مراشان را کاملاً بدانیم. و ما از مرحوم دکتر ممدق متعجب بودیم که ایشان جبهه ملی را در موقع تعین در دربار تشکیل دادند. به عبارت دیگر در واقع اسم جبهه ملی در آنجا اختراع شد.

س - در سال ۱۳۲۸

ج - بله. و در میان آن متحصنین افرادی بودند که بعد از مخالفتان جدی مرحوم دکتر ممدق

شدند. از قبیل خود حائری زاده، عمیدی نوری و خلیلی، گویا او هم جزو مخالفان بود، مدیر "اقدام" اینها جزو متحصنین بودند، در واقع چون دفعه اول جبهه ملی توسط این متحصنین تشکیل یافت اینها عضو جبهه ملی محسوب میشدند ولی بعد راهشان و کارشان همه عوض شد و مخالفت های حائری زاده را بنده خوب خاطر می آید. یکروز در منزل مرحوم دکتر شایگان بحث شد. حائری زاده آمده بود آنجا که دکتر شایگان را متقاعد کند که مخالفتش با مرحوم دکتر مصدق دلایلی دارد. این حرف او خوب خاطر من هست که گفت دکتر مصدق عمق مطلب را نسنجیده در آن وارد شده است. مقصودش این بود که ملی شدن نفت و اینها کاری که به این آسانیهامورت بگیرد نیست و دکتر مصدق وارد شده. بنابراین، همین طور آقای مشار گاهی عضو بود گاهی مخالف بود. حتی افراد دیگری بودند که در واقع اینها صددرصد موافق نظر دکتر مصدق عمل نکردند و ما هم بهمین دلیل نمی توانستیم تمام احزابی را که از جزئیات و مراسم و سوابقشان اطلاع و اطمینان نداشتیم ضمیمه خودمان کنیم. بخصوصی که معروف بود در آن زمان مرحوم خلیل ملکی با دربار هم رابطه دارد. این اتهامات در باره ایشان بود شاید هم واقعیت داشت، در صورتیکه ما بکلی مخالف رفتار شاه و کارهای او بودیم. به این دلیل نظر دکتر مصدق را خلاصه روی هم رفته نتوانستیم کاملاً قبول کنیم و در نتیجه بالاخره همین اسباب اختلاف و کمبودت ایشان و سکوت جبهه ملی شد.

س- آقای دکتر آذر آن موقعی که آقای الهیار صالح سیاست صبر و انتظار را به جبهه ملی پیشنهاد کردند و مورد مخالفت دانشجویان جبهه ملی قرار گرفت آیا شما فکر نمی کنید که اتخاذ آن سیاست عملاً میدان را برای بدست گرفتن رهبری مبارزات ضد دیکتاتوری بوسیله گروه روحانیون خالی گذاشت؟

ج- آن زمان اصلاً صحبت گروه روحانیون در میان نبود. صحبت دیکتاتوری شاه و تخلف از مقررات قانون اساسی بود. آنچه بین ما و نمایندگان شاه مطرح میشد همین بود که قانون اساسی اجرا نمیشود، انتخابات آزاد نیست و ما توجه ای به گروه ملایان و مخالفت آنها با مرحوم دکتر مصدق داشتیم که تقریباً همه شان را میتوانم عرض کنم که مخالف

بودند ولی در اینکه واقعا " آزاد بخواه بوده باشند و آزادی را به آن معنی که ما در نظر می گرفتیم در نظر گرفته باشند در این باره ما بهیچوجه نظری نداشتیم ، موافقتی بسا اینکه مخالفتی نکنیم که نتیجه این بشود در کار نبود .

س- ولی آقای دکتر آذر این جریان با نزده خرداد هم در سال ۱۳۴۳ بود . یعنی آن موقعی که آقای الهیار صالح این مسئله سیاست صبر و انتظار را به شورای مرکزی جبهه ملی پیشنهاد کردند در واقع بعد از واقعه با نزده خرداد ۱۳۴۳ بود ، بنا بر این ملایان هم بعنوان یک نیروی سیاسی وارد میدان شده بودند و در آن موقع شاید مسکوت گذاشتن جبهه ملی و یا منحل کردن جبهه ملی و از میدان مبارزه خارج شدن کار صحیحی نبوده باشد شما اینطور فکر نمیکنید ؟

ج- بله . از میدان مبارزه خارج شدن ما هم معنایش از میدان مبارزه با شاه بود . ولی در آن با نزده خرداد تمام افراد سرشناس جبهه ملی و دانشجویان همه زندانی بودند هیچکدام از جریان خارج روز با نزده خرداد و اینها مستقیما " خبردار نشدند و عرض کنم که ما بهیچوجه هم موافق آن جریان نبودیم و ساختگی بودن آن جریان و عملی شدنش تا درجه ای بعدا " برای ما مسلم شد . به این دلیل که در یک صبح زودی در تمام مغازه های خیابان های تهران شنیدیم عکس خمینی را به شیشه چسبانیده اند و این بنظر ما عادی نرسید که یک نفر یا چند نفری اقدام به این کار کرده باشند . در نظر ما این بود که اینها سوابقی داشتند و تشکیلاتی در کار بوده و بعد هم شاه همه اینها را کوبید و قضیه منتفی شد . ما بهیچوجه فکر نمی کردیم ، یعنی در آن زمان در فکر این نبودیم ، که ممکن است واسطت مرحوم شریعتمداری و میلانی که برای نجات خمینی که محکوم به اعدام شده بود سبب شده باشد که در محکومیت او تخفیفی داده بشود و تبعیدش نکنند . ولی غیب تشکیلاتی بود که آقایان روحانیون داشتند خیلی جلوتر از زمان مشروطیت . همان حکومت مشروعه حاج شیخ فضل الهنوری هم نمونه یک همچین چیزهایی است که خودش کمال ارتباط را با شاه داشت ، نامه های او به شاه به محمدعلی شاه و جوابهای او در کتب تاریخ مضموم " در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران بتوسط مرحوم دکتر ملکزاده ثبت شده ، فتوکپی شده در آنجا . این تنها منحصر به زمان

جبهه ملی و فعالیت‌های جبهه ملی نبود، بنا بر این سکوت و صبر و انتظاری جبهه ملی بهیچوجه نمیتواند معنایش این باشد که میدان را برای ملاها خالی گذاشتیم. آنها خودشان تشکیلاتی داشتند و اگر بحق بخواهیم رسیدگی کنیم اینها از روز اول، از همان مدار اسلام، از آن زمانیکه اسم فقیه درآمده مخالف دولت و حکومتها بوده اند و این را یکی از مفاخر شیعه حساب میکنند و همیشه با انقلاب و اغتشاش بوده اند و زود و خوردها پیش آورده اند تا در زمان صفویه و بعضی‌ها پیشان در زمان قاجار به که اقتداری هم بهم زده بودند. من در یک مقاله‌ای در "پیام جبهه ملی" متذکر شدم که بسته شدن قرارداد ترکمن چسبای نتیجه دخالت و وارد شدن بیمورد روحانیون در امر دولت و مخالفت آنها با شاه بود، با فتحعلیشاه، و رفتن او و راه تکفیر تهدید کردن و او را برگردانند که دوباره عباس میرزا را مأمور حمله به روسیه و شروع جنگ بکنند نتیجه اش قرارداد ترکمن چسبای شد.

خلاصه در این میان ما نمیتوانستیم همه‌ی نتایج صبر و انتظاری خودمان را در نظر بگیریم و پیش‌بینی کنیم و آن آقایان معترضین نتیجه بگیرند که چون جبهه ملی از میدان خارج شد پس میدان دست ملاها افتاد. بعقیده من این نتیجه‌گیری شان درست نیست. چسبون اینها از سوابق مبارزات علما و فقهای شیعه با حکومتها و سلطنتها اطلاع درستی نداشتند و هنوز هم ندارند. معروف است که شاه طهمااسب فرمان حکومت را از دست مقدس اردبیلی میگيرد. او اجازه میدهد به او که سلطنت بکند و بنا بر این معنایش اینست که این آقایان همیشه در نظر داشته اند که باید حکومت باید در دست خود آنها باشد، یا دست نشاندگان آنها باشد. به این جهت عنوان سلطنت را اتخاذ کردند و ادامه دادند. این در واقع ربطی به سکوت جبهه ملی ندارد.

س- آقای دکتر آذر شما فرمودید که جبهه ملی با جریان پانزده خرداد توافقی نداشت و با آن موافق نبود. چطور شد که بعدها در سال ۱۳۵۷ جبهه ملی این نظرش را عوض کرد و در اعلامیه‌ای که صادر شد آقای دکتر سنجابی هم آن را امضاء کرد مرقوم فرموده اند: " دستگاه خونخوار - منظور رژیم شاه است - قیام ملت را که با رهبری روحانیت مبارز و زعامت حضرت آیت الله خمینی در پانزده خرداد ۱۳۴۲ افتخار آفرید با کشتن..."

وحشیانه سرکوب کردند. "چطور شد که بعداً" نظر جبهه ملی عوض شد و این را بعنوان قیام ملت ایران محسوب کردند آنهم در زمانی که ملایان به رهبری خمینی رسماً وارد میدان شده بودند و داشتند قدرت را بطور کلی قبضه و منحصر به خودشان میکردند جبهه ملی چنین سیاستی را در پیش گرفت؟

ج - بله. این اولاً عرض کنم که یکی از اشتباهات آقای دکتر سنجابی است. جبهه ملی بهیچوجه موافق نبود که حکومت صدر در دست روحانیون باشد. و تازه سه ماده‌ای که دکتر سنجابی پیشنهاد کرد و خمینی قبول کرده بود، یعنی سکوت کسریه بود و گفته بود آن سه ماده‌اش را دکتر سنجابی در آنجا به مخبران جراید توضیح بدهد. با همه این تعریفهایی که آقای دکتر سنجابی از روحانیون و خمینی کرده قید شده بود که رژیم آینده ایران باید بر حسب آراء عمومی باشد. مخصوصاً "من بادم میآید" که دکتر سنجابی در آن مباحثه‌ای که در تهران تشکیل داد در جواب سؤال کنندگان و مخبران خارجی که گفتند آراء عمومی مقصودتان چه بود؟ گفت من در آنجا

توضیح دادم. اصطلاحاً suffrage universel همان معنایی که suffrage universel در اروپا و در فرانسه مخصوصاً "داشت در نظر او بود. مقصود از آراء عمومی این بود، و هرگز فکر این نبود که بعد گفتگو بشود و ولایت فقیه مطرح بشود و انتخابات بصورتی که عمل شد، یعنی بجه‌های چهارده ساله و پانزده ساله و شانزده ساله راهم وارد در انتخابات بکنند و راهپیمایی‌ها را دلیل بر موافقت همه ملت در کار بدانند نبود. خوب در زمانی که لازم بود مردم بر علیه شاه واقعا "یک فعالیتی داشته باشند یک صحبتی کرده است این دلیل برای آنکه واقعا "مردم موافق با رفتار خمینی بودند نمیتوانند باشد. همانطوریکه عرض کردم مسئله‌ها متامت و ولایت فقیه از همان روزهایی که مطرح شد مورد مخالفت جبهه ملی بود.

س - آقای دکتر آذر شما اشاره فرمودید به آن توافقنامه سه ماده‌ای که آقای دکتر سنجابی دربار رئیس با آقای خمینی امضاء کردند. ماده دوم آن چنین اظهار میکند:

"جنبش ملی اسلامی ایران نمیتواند با وجود بقاء نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید." بنا بر این بکلی جبهه ملی اعلام میکند که بهیچ‌شکلی

نمی‌توانند با آن رژیم سلطنتی ایران بنحوی کنا ر بیا بدو یا اینکه تشکیل حکومت بدهد. بهیچ شکلی یعنی حتی اگر رژیم ایران یعنی شاه، آن سه اصلی را که جبهه ملی را جمع به آن صحبت کرده بود، یعنی اینکه شاه بپذیرد که سلطنت بکنند نه حکومت و اینکه در کارهای اجرایی هیچ نوع دخالتی نداشته باشد، بپذیرد باز هم امکان تشکیل حکومت با آن رژیم نیست و گذشته از آن در ماده سه همین توافق میگوید که: "نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال بوسیله مراجع به آراء عمومی تعیین گردد." سؤال من اینست که اگر در واقع شاه آن موقع داشت میرفت و حاضر بود که حکومت را بدست جبهه ملی بسپارد آیا صحیح نبود که جبهه ملی حکومتی تشکیل میداد و در واقع شرایطی را ایجاد میکرد که قدرت بطور انحصاری بدست ملایان نیافتد؟ گذشته از این، آیا در سراسر تاریخ اسلام زمانی هست که در واقع اسلام برای استقرار خودش به آراء عمومی مراجعه کرده باشد؟ بعبارت دیگر آیا اسلام و دموکراسی با هم دیگر قابل انطباق هستند یا نه؟

ج - اولاً شما در سؤالتان رژیم سلطنتی را فرمودید ولی غیرقانونی بودنش را نفرمودید. مخالفت عمده با رژیم سلطنتی غیرقانونی شاه بود. ملاحظه میفرمائید؟ این سلطنت غیرقانونی مطلبی است که بیشتر مورد توجه جبهه ملی بود و معنایش این نیست که رژیم سلطنتی قانونی را نفی میکند، این رژیم سلطنتی غیرقانونی در هر دو ماده صحبت شده است. و بعد در اسلام این موضوع دموکراسی و آراء عمومی هیچوقت مطرح نبود. در زمان پیغمبر اینطور بود ولی خلفای پیغمبر هم چه خلیفه اول چه خلیفه دوم چه خلیفه سوم، هیچوقت این موضوع را مطرح نکردند که بکدفعه اجماع را دلیل قرار دادند که انتخاب ابوبکر به جا نشینی پیغمبر شد. ولی بعد از ابوبکر، ابوبکر شفا "جا نشینی خودش را معین کرد. پس معلوم میشود که مراجع به آراء عمومی، اجماع امت، کسب آقبا با ن دلیل صحت انتخاب ابوبکر به جا نشینی میدادند درست مسورد نظر نبوده. بخصوص که خود خلیفه دوم هم با زدرعین اینکه در خطبه اولش مطرح کرد که اگر من تخلف کردم مرا به راه راست هدایت بکنید، که یک عربی جواب داد که ما با شما شمشیر کمان

ترا به راه راست هدایت خواهیم کرد ، البته این را قبول کرد ، حرفی نزد ولی در عین حال معتقد بود که انتخاب شدن ابوبکر با آن صورتی که معنایش اجتماع امت باشد می‌گفت " فی القسوف الاسلام " این یک اتفاق ناوارد و نادرستی بوده در اسلام .

خلاصه علی ابن ابیطالب در باب حکومت آزادی کامل را قائل بود و مسائلات را بیشتر مطرح میکرد و بهمین دلیل هم تمام مدت حکومتش با جنگ گذشت و در جنگهایی که در خارج عربستان بر علیه ایران و روم صورت میگرفت دخالتی نکرد ، مجال پیدا نکرد که دخالتی بکند . به این جهت غلبه بالاخره این موضوع آزادی و آراء عمومی در اسلام همینطور مبهم باقی مانده ، بخصوص که مذهب شیعه معتقد است که سرپرست و امام باید که هم منصوب باشد و هم منصوص باشد . به این معنی که امام موجود تصریح بکند که بعد از من جانشین من کی خواهد بود . این درست برخلاف آراء عمومی است و اجتماع امت است و این مورد قبول ما شیعه‌ها بوده و هنوز هم هست . ولی این ربطی به روش دولتها و وضع جامعه‌های امروزی نمیتواند داشته باشد . برای اینکه امام منصوب و منصوص نیست ، هزار سال است که در کار نیست ، غایب است و حدیثی از او جعل کرده‌اند و در نظر گرفته‌اند که بعد از او باید حکومت دست فقها و دانایان حدیث و اخبار امام‌ها و احکام اسلام باشد . این خودش اگر درست باشد معنایش اینست که در اسلام یک حکومت واحدی نباشد . برای اینکه هر دستهای ممکن بود که یک شخصی را انتخاب کنند بعنوان اینکه واحادیت منقول از پیغمبر و امام را میدانند و معانی آنها را میدانند و او را رهبر خودشان بکنند و همیشه در جامعه اسلامی این اختلافات با شده‌اند و بطوریکه باقی مانده . هیچوقت ملل اسلام صورت متحدنداشتند و با افکاری که هست ، مخصوصاً در مکتب شیعه ، نخواهند توانست متحد بشوند مگر اینکه این قبیل افکار را بررسی کنند و جرح تعدیل کنند که اینها هم بر اثر عقیده فقها غیر قابل تردید و غیر قابل تعویض است . بهمین دلیل در واقع ما نمیتوانستیم در عصر حاضر تمام فکرمان و مراممان یک حکومت واحد مذهبی و اسلامی باشد و کمتر سنجایی در این ماده در ضمن کلمه اسلامی-دموکراسی را هم گنجانیده و خمینی به این اعتراضی نکرده ولی بعد از آمدن

به ایران املاً همه شان منکر دموکراسی بودند هر کسی که صحبت دموکراسی میکرد ملحدش میدانستند. این در واقع یک سکوت و موافقت ظاهری با پیشنها ددکترسنجا بی بود و بهمین دلیل هم دکترسنجا بی غب خیال کرده که پیشنها داتش مورد قبول است، به مخبران جرایدهم توضیح داده در ایران هم توضیح داد ولی غافل از آنکه نیست واقعی چیز دیگری است که بعد کم کم در ایران بروز کرد. تا آنجا که خود دکترسنجا بی هم که پیشنها دعضویت شورای انقلاب، حتی پیشنها در راست شورای انقلاب را به او کرده بودند، قبول نکرد و وزارت خارجه استعفاء کرد و استعفاءش هم چند روزی بواسطه خواهش من مستقیماً "از او به تأخیر افتاد. دلایلی داشتم که به تأخیر انداخت ولی با لافره مجبور به استعفاء شد. در صحبتها پیش وقتی از او می پرسیدند که آقا چرا استعفاء کردی؟ گفت، "من به دلیل بی دولتی استعفاء کردم، دولتی نبود که من در واقع وزیر خارجه آن باشم. دولتی نبود، بی دولتی بود." این معناش اینست که آن اتفاق و آن وحدت نظری که میبایستی در میان تشکیلات دهندگان حکومت بوده باشد، چه از متجددین چه از فقها و ملاحها، درست در کار نبوده و کم کم به این صورت استیلاجویی درآمد

س- آقای دکتر آذر چطور شد که رهبران ملی ایران از کتاب ولایت فقیه و افکار آقای خمینی بموقع مطلع نشدند. برای اینکه بعد از واقعه پانزده خرداد که در سال ۱۳۴۳ بود آقای خمینی رفت به نجف و بعد از مدتی این کتاب را منتشر کرد. و از آن تاریخ هیچ کسی متوجه این قضیه نشده، در حالیکه آقای خمینی غب با لافره یک شخصیتی بوده اند که ادعاهای سیاسی داشتند، فقط ادعاهای مذهبی نداشتند و اعتقادی هم به جدائی سیاست و مذهب نداشتند و بعنوان یک وزنه‌ای وارد میدان مبارزات سیاسی ایران شده بودند. آیا صحیح نبود که رهبران ملی کمی توجه میکردند که این افکار سیاسی این شخصی که تازه وارد میدان شده چیست؟ و او چه میخواهد؟ و نظرشان را معطوف بکنند به کتاب ولایت فقیه و این را برای دیگران مورد تحلیل و تشریح قرار بدهند؟

ج- اولاً این کتاب ولایت فقیه چاپ اولش فقط بعنوان "کاشف الغطاء" رساله‌ای از امام موسوی است. تصریح نشده که این رساله بتوسط خمینی نوشته شده- این یک مطلب چاپ دومش هم که در ایران بعد از آمدن خمینی منتشر شد، عنوانش "حکومت

اسلامی" است . فقط ارتباط آن با خمینی بتوسط عکس خمینی است که در روی صفحه اول چاپ شده است . آنجا بیشتر احتمال داده میشد که این بقلم خمینی است ، نوشته خمینی است . بعد از استقرار کامل و استیلای کامل آقایان ، خمینی و طرفدارانش ، تصریح شده چاپ موسی که من دارم تصریح شده که این نوشته آقای خمینی است و نظریات شخصی اوست . من از خودم باید عرض کنم که یک روزی وارد کتابخانه ام شدم دیدم یک کتابی با همین عنوان کاشف الغطاء روی میز من هست . من آن را برداشتم . امام موسوی کیست ؟ هیچ متذکر نشدم که این ممکنست خمینی باشد ، آنوقت فقط اسم خمینی بود ، امام موسوی ما هنوز درست آشنا نشده بودیم که می ممکن است باشد ، و چند صفحه از آن را خواندم دیدم مطالبی است راجع به لزوم تشکیل حکومت . از زمان اسلام فقط شروع شده مثل اینکه نویسنده این رساله املا" اطلاع ندارد و یا نمیخواهد قبول کند که قبل از اسلام هزارها سال در عالم دولتها می بودند ، ممالکی بودند ، مللی بودند تمدنهایی داشتند . شروع حکومت و اساس حکومت را از زمان اسلام با دلالی که آورده تعلق کرده و بعد حدیثی از امام رضا نقل کرده ، دلایل اینکه با حکومت بوده باشد یعنی چند سال بعد از پیغمبر با این وضع حکومت بتوسط امام رضا توضیح داده شده .

دیدم حرفهایی است که زیاد همین با واقع جور نیست ، به این جهت مطالعه بقیه کتاب را انجام ندادم ، گذاشتم کنار . از مقدماتش فهمیدم که یک حرفهایی است که خوب مطابق واقع نیست ولی بعدها که مطالعه کردم بعد از مطرح شدن ولایت فقیه که دوباره مطالعه کردم آنجا به نیت اصلی و بطن مطلب بقول آخوندها پی بردم . سایر افراد جبهه ملی هم خیال میکنند مثل من هستند . یعنی از همان خواندن صفحات اول کتاب اهمیتی به موضوع کتاب ندادند .

س - چون نمیدانستند که این را در واقع خمینی نوشته ، خیال میکردند که فقط یک طلبه ای با یک ملائی نشسته یک مطلبی نوشته ؟

ج - نوشته ایام موسوی در واقع درست در نظر همه اینها شناخته نبود . خمینی بعد از رفتنش به نجف و با انقلاب روزها نزده خردادش به اسم خمینی شناخته شده بود و فقط خمینی گفته میشد

امام موسوی مطرح نبود. به این جهت توجهی نکردند و من باید اعتراف کنم که یک قصوری از ناحیه ما هم بوده، این را باید قبول کرد ولی غب قصوری بوده که دلایلش همان است که گفتم.

س - آقای دکتر آذر حالا بر میگردیم به زمانیکه با مطلع همه مطلع شده بودند از جریان کتاب ولایت فقیه و کم و بیش این احساس را میکردند و در آن موقع هم تقریباً " شاه حاضر شده بود که از ایران برود، کما اینکه رفت و حکومت را بدهد به دست جبهه ملی، تا آنجائی که اخبار روزنامه ها این مسئله را متذکر میشوند. چرا جبهه ملی در آن موقع حاضر نشده بیا بدو حکومتی تشکیل بدهد و از میان آنها فقط آقای دکتر شاپور بختیار حاضر شد چنین کاری بکند؟ او مدعی است که به تنهایی میخواست که جلوی تسلط ملایان را در میدان سیاست ایران بگیرد ولی سایر اعضاء جبهه ملی با او همکاری نکردند و فریب "واخبا ننتا" علیه او بلند کردند و این باعث شد که در واقع بدست گرفتن حکومت را برای ملاها آسان تر بکنند. علت امتناع جبهه ملی در زمانیکه شاه حاضر بود بطور کلی از ایران بیرون برود و دیگر شرط قبول کردن سلطنت کردن یا حکومت کردن هم مطرح نبود، چه بود که جبهه ملی حاضر نشد که در آن موقع حکومت را بدست بگیرد؟

ج - اولاً شرایط در دست گرفتن حکومت را از طرف جبهه ملی بنده عرض کردم، در مذاکرات قبلی ما، که ما شرطهایی داشتیم سه شرط نوشتیم دادیم به علم و علم در جواب آنروز صحبتی را که گفتم مطرح کرد که اگر شبی چند نفر را بگیرند و اعدام کنند صبح دنیا بهم نخواستند خورد و بعد شاه هرگز این شروط را نمیخواستند قبول نخواستند. بنا بر این در نظر ما موافقت شاه و رجوعش به جبهه ملی و درخواست ملاقات با مرحوم الهیارخان صالح که مکرر بتوسط من بعرض او رسیده شد و مرا جماعتش بعد به دکتر سنجا بی و آقای دکتر مدیقی و امثال اینها در واقع یک امر ظاهری بود بهیچوجه نمیشد اما دکتر دوحتی رفتن موقتسی شاه از ایران و عدم دخالتش در انتخاباتی که ممکن بود بتوسط حکومت جبهه ملی صورت بگیرد مورد قبول واقع نشده بود. در صحبتی که در اولین ملاقات آقای دکتر سنجا بی عرض کردم که گفته بود: "اگر من هم موافقت کنم ممکن است ارتش موافقت نکند." به این دلیل

پیشنها ددکترسنجایی را اصلاً مسکوت گذاشته بود. بنا براین معلوم شده بود که شاه با آن طرز حکومتی که ممکن است جبهه ملی داشته باشد موافق نبود. مراجع به... آقای دکتر صدیقی هم تقریباً " بهمین صورتها مسکوت الامر ماند. برای اینکه دکتر صدیقی آنطوریکه مطابق میل شاه بوده آنچه بنده فهمیدم، نتوانست و نشد که یک حکومتی تشکیل بدهد، افرادی انتخاب بکند و دولتی تشکیل بدهد. بخصوص که از طرف بسیاری از آزادیخواهان و طرفداران جبهه ملی، غالباً اطلاع اعضاء شورای جبهه ملی بوده، من آن زمان به شورانی رفتم، و پسا نبوده ندارم. الا اینکه خلاصه دولت دکتر صدیقی هم آنطوریکه میبایستی مورد میل شاه باشد نبود. به این جهت به دکتر بختیار مراجعه میکنند. مراجع به دکتر بختیار هم یک دلیلش این بود که ظاهراً در آن زمان دکتر بختیار سرپرست تشکیلات دانشجویان جبهه ملی بود و به این دلیل فکر میکردند که او در میان دانشجویان دانشگاه تهران و دانشگاه ملی و استادها و این دانشجویان یک نفوذ و یک اعتباری دارد و به این جهت به او رجوع کردند و او هم برخلاف قراردادش که در شورای جبهه ملی ترتیب داده شده بود و قرار بود که تا شاه تمام شرایط جبهه ملی را قبول نکند با او همکاری نکنند، بدون توجه به این تعهدات تصمیم فوراً بدون مراجع به شورای جبهه ملی، بدون مشورت با هیچیک از اعضاء جبهه ملی و حتی دوستان هم حزب خودش مثل حزب ایران، از قبیل مهندس زیرک زاده، حق شناس که معترض شده بودند و صبح و را بمنزلشان دعوت کرده بودند، بمنزل حق شناس پسا زیرک زاده نمیدانم و آقای دکترسنجایی را هم دعوت کرده بودند که این به چه مناسبت قبول کرده او بکند فعلاً بدون هیچ مشورتی اعتراض کرده بود و در راهم زده بود و گفته بود که من خودم را که به جبهه ملی نفروخته ام، یک همچین حرفی زده بود و خلاصه رفته بود. بلافاصله در شورای جبهه ملی تصمیم گرفته شد که بختیار را از عضویت شورا و جبهه ملی طرد کنند. بعد از آن من به شورانی رفتم، من تا آن زمان با وجود دعوتهای مکرر آقای دکترسنجایی به شورانی جبهه ملی نمی رفتم.

س- یعنی آقای دکتر بختیار مسئله قبول نخست وزیری را اصلاً در شورای جبهه ملی مطرح نکرد و مورد مذاکره قرار نداد؟

ج - ابدأ " ، ابدأ " . فقط دلیل مراجعه به او بنظر من بکیش همین موضوع سرپرستی تشکیلات دانشجویان جبهه ملی و اعتباری که ممکن بود او در میان دانشجویان داشته باشد در صورتیکه آنجا هم نداشت و دلیلش هم اینست که بلافاصله دانشجویان ، بهمین دلیل که او تصمیمات جبهه ملی را پشت پا زده ، با او مخالفت کردند و زد و خورد و کشتاری در زمان بختیار در دانشگاه شد که در تلویزیون هم گشته شدن چندتا از دانشجویان را نشان دادند و دانشجویان را متهم کرده اند به اینکه کوکتل مولوتف در ژاندارمری انداخته اند ، به کامیون ژاندارمری انداخته اند ، در صورتیکه دانشجویان نه کوکتل مولوتف داشتند نه خبر از این کارها داشتند .